

• دریافت ۹۵/۱۱/۲۱

• تأیید ۹۷/۰۶/۰۸

بررسی اسناد و زمینه‌های زبانی و گویشی فارسی نو

در خوزستان، در نخستین سده‌های هجری

«مقاله برگرفته از رساله است»

عباسعلی وفایی*، غلامرضا مستعلی پارسا**

اورنگ ایزدی***، سیدمهدی دادرسی****

چکیده

خوزستان از جمله مناطق ایران است که هنوز گویش‌هایی از فارسی در آنجا تکلم می‌شود. اسناد باستان‌شناختی و تاریخی نشان می‌دهد که نفوذ فارسی به خوزستان از دوره باستان آغاز شده و در دوره میانه نیز ادامه یافته است. مرکزیت سیاسی شوش و جندیشاپور به ترتیب در سلسله‌های هخامنشی و ساسانی، مجاورت با فارس، نزدیکی به دربار ساسانی تیسفون، و وجود دانشگاه جندیشاپور، از عوامل گسترش فارسی به خوزستان، پیش از دوره اسلامی بوده‌اند. مورخان، جغرافی‌دانان و نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی، مانند جاحظ، اصطخری، مقدسی و دیگران، به تداول فارسی در خوزستان آن روزگار اشاره کرده، و برخی مانند جاحظ، دری اهواز را یکی از فصیح‌ترین لهجات دری دانسته‌اند. این اسناد به علاوه متون فارسی یهودی و فارسیات برخی عربی‌نویسان خوزستانی تبار، مانند ابونواس اهوازی، سهل بن عبدالله تستری و ابوهلال عسکری، ثابت می‌کند که پیش از ظهور ادبیات دری در قرون سوم و چهارم هجری، فارسی نو در خوزستان، به عنوان زبان مادری، تکلم می‌شده است.

کلید واژه‌ها:

فارسی نو آغازین، خوزستان، اطلس تاریخی زبان فارسی، فارسیات، فارسی یهودی.

a_a_vafaie@yahoo.com

mastali.parsa@gmail.com

abifarna@yahoo.com

**** دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول مقاله)

smdadras@gmail.com

* استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی

*** استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه علامه طباطبائی

۱- مقدمه

تکوین «فارسی دری» همواره یکی از مسائل غامض و مورد اختلاف در تاریخ زبان فارسی بوده است؛ تا آنجا که با وجود انبوهی از متون، همچنان نمی‌توان با قطعیت از زمان، محل شکل‌گیری و نحوه گسترش این زبان سخن گفت. به‌رغم همه اختلاف‌نظرها، امروزه تقریباً این قول پذیرفته شده است که فارسی دری ریشه در فارسی میانه و سرزمین فارس دارد. چنین به نظر می‌رسد که گویش‌هایی از فارسی میانه در اواخر عصر ساسانی به تدریج به خراسان گسترش یافته و در آنجا دچار تحولاتی شده‌اند که نهایتاً به ظهور فارسی دری انجامیده است. این زبان تازه به تدریج سراسر خراسان و ماوراءالنهر را ضمیمه قلمرو گویشی اولیه خود کرده و طی چند قرن به مقام زبان ادبی ایران عصر اسلامی ارتقا پیدا کرده است. با این حال، چنانکه وجه تسمیه این زبان، یعنی «دربار/ پایتخت (ساسانیان)»، و نیز اشارات برخی متون تاریخی، نشان می‌دهد، احتمالاً پیش از نفوذ فارسی به خراسان، گویش‌هایی نو از فارسی به سمت غرب یعنی عراق (تیسفون) گسترش یافته بود. بنا به قراین تاریخی نگارندگان این مقاله بر این باوراند که سرزمین خوزستان به عنوان پلی جغرافیایی در انتقال فارسی نو از فارس به عراق نقش ایفا کرده است، همچنان که امروزه نیز خوزستان منتهی‌الیه غربی قلمرو گویشی فارسی به شمار می‌آید. بر این اساس، مطالعه تاریخی فارسی نو در خوزستان در ترسیم اطلس تاریخی فارسی نو اهمیت بسزایی دارد و می‌تواند نحوه پراکنش فارسی نو آغازین (فارسی دری) را توضیح دهد.

مقاله حاضر به بررسی متون و اسنادی می‌پردازد که تکلم دست‌کم پاره‌ای از ساکنان خوزستان قدیم را به فارسی دری، چونان زبان مادری، ثابت می‌کند. در حالی که شواهد کاربرد فارسی دری در نواحی مرکزی، شمالی و غربی ایران تنها منحصر به متون ادبی یا رسمی فارسی است، اسناد مرتبط با خوزستان گویای کارکرد دری فراتر از متون رسمی و ادبی، یعنی به عنوان زبان مادری مردم خوزستان است. از این لحاظ موقعیت خوزستان در میان سایر سرزمین‌های ایران بسیار خاص و مهم است. تنها خراسان، سیستان و فارس را از این نظر می‌توان با خوزستان سنجید. در مقابل، از باقی مناطق ایران متونی گویشی در دست است که از وجود دیگر زبان‌های ایرانی در این نواحی حکایت می‌کند.^(۱)

اسنادی را که پایگاه زبانی فارسی دری را در خوزستان ثابت می‌کند، در سه گروه عمده می‌توان گنجانند.^(۲) گروه نخست متون جغرافیایی، تاریخی و جز آن، هستند که مستقیماً به زبان اهالی خوزستان اشاره کرده، و اغلب به زبان عربی نگاشته شده‌اند. گروه دوم «فارسیات» آن

دسته از متون ادبی یا نوشتاری عربی‌اند که متأثر از حوزه زبانی خوزستان‌اند و در آن‌ها می‌توان ردّ فارسی خوزستان را تشخیص داد. و بالأخره متون «فارسی یهودی»، یعنی متونی که به قلم یهودیان ساکن خوزستان و به فارسی متداول در آنجا، اما به خط عبری تحریر شده‌اند. در ادامه، این اسناد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲- پیشینه پژوهش

محقق فرانسوی، ژیلبر لازار (Gilbert Lazard) (۱۳۸۴: ۷-۸، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۴)، در چند مقاله، ضمن بررسی متون فارسی یهودی، از خوزستان به عنوان یکی از مراکز اصلی گویش جنوبی فارسی دری یاد کرده است:

بنا بر این، می‌توان وضع را در نخستین سده‌های اسلامی به شرح زیر تصور کرد: فارسی گفتاری به دو گویش بزرگ تقسیم می‌شد. یک گویش سراسر جنوب را از خوزستان تا سیستان در بر می‌گرفت. گویش دیگر به خراسان تعلق داشت و در ماوراءالنهر و شمال افغانستان کنونی گسترش یافته بود (لازار، ۱۳۸۴: ۱۸۲).

پس از او، علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۰: ۱۶۶) در مقاله لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری، علاوه بر مقایسه برخی لغات ابوهلال با گویش‌های امروزی خوزستان، اشاره مقدسی را به زبان مردم خوزستان نقل کرده است:

از میان جغرافی‌دانان مسلمان تنها مقدسی مختصر اطلاعی درباره زبان مردم خوزستان به دست می‌دهد ... غیر از این اطلاع صریح، از بعضی اشارات که در متون عربی و فارسی آمده نیز می‌توان پاره‌ای اطلاعات راجع به زبان مردم خوزستان در دوره‌های گذشته به دست آورد.

صادقی (۱۳۸۰: ۱۶۶-۱۶۷) همچنین بر مبنای دو عبارت در تاریخ الحکماء (قفطی، ۱۹۰۳) و جهان‌نامه (بکران، ۱۳۴۲)، به نظریه پردازی درباره ویژگی‌های آوایی فارسی خوزستان پرداخته است. کار درخور ذکر دیگر در این زمینه مقاله حسین نخعی (۱۳۵۵) است با عنوان چگونگی پیدایش و گسترش زبان فارسی در خوزستان، که متأسفانه امکان دسترسی به آن برای نگارندگان فراهم نشد.

۳- بسترهای تاریخی فارسی نو در خوزستان

پیش از ورود پارس‌ها، خوزستان محل حکومت ایلامیان بود و احتمالاً بیشتر ساکنان آن به زبان ایلامی سخن می‌گفتند. با قدرت گرفتن خاندان هخامنشی، این سرزمین از نخستین مناطقی بود

که به دست پارس‌ها افتاد و از همان زمان، نفوذ فارسی به خوزستان آغاز شد. داریوش بزرگ، شوش را که زمانی از مهم‌ترین مراکز ایلامی به شمار می‌رفت، به پایتختی برگزید و راه را برای ورود سپاهیان و زبان پارسی به این منطقه هموارتر کرد. از داریوش ۱۹ کتیبه، از خشایارشا ۳ کتیبه و از داریوش دوم و اردشیر دوم هخامنشی کتیبه‌هایی در شوش باقی مانده است (تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۶ و ۲۸). کتیبه بیستون که شرح نبردهای داریوش را به سه زبان فارسی باستان، ایلامی و اکدی ثبت کرده، نشان می‌دهد در آن دوران زبان ایلامی هنوز زبان پرنفوذی بوده است. مورخان اسلامی در قرون نخستین هجری از زبانی به نام **خوزی** یاد کرده‌اند که احتمالاً بقایای زبان ایلامی قدیم بوده است (رضائی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۶۱). در گزارش این مورخان، که بیشتر ناظر به وضعیت زبانی خوزستان در اواخر دوره ساسانی است، علاوه بر خوزی از فارسی نیز به عنوان یکی دیگر از زبان‌های رایج خوزستان یاد شده است؛ از این رو می‌توان گفت در عصر ساسانی، فارسی تبدیل به رقیب خوزی شده و دامنه نفوذ آن را محدود کرده بود. می‌دانیم که جندیشاپور سال‌ها پایتخت ساسانیان بود و پس از آن، پایتخت به عراق در غرب خوزستان منتقل شد. از سوی شرق نیز خوزستان با فارس، موطن اصلی پارسیان، مجاور بود. به این ترتیب خوزستان عصر ساسانی از دو سو زیر نفوذ زبان فارسی قرار گرفته بود و همین مسئله خاموشی خوزی و سایر زبان‌های این ناحیه را شتاب می‌بخشید. علاوه بر جندیشاپور، ساسانیان شهرهای دیگری نیز در خوزستان بنا کردند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: هرمزداردشیر (اهواز)، رامهرمز، شوشتر (شوشتر)، ایران کردشاپور و نهرتیره.^(۳) می‌توان تصور کرد که در کنار درباریان و سپاهیان پارسی، مهاجرانی از فارس در این شهرها سکونت داشته‌اند و به نوبه خود به گسترش فارسی در خوزستان یاری رسانده‌اند.^(۴) این شهرها همچنین میزبان اسرای جنگی روم بودند که وجودشان نیاز به زبان گفتاری میانجی‌ای مانند فارسی دری را پررنگ‌تر می‌کرد. بزرگ‌ترین مرکز علمی و کتابخانه دوره ساسانی، نیز در جندیشاپور خوزستان قرار داشت و احتمالاً شماری از پهلوی‌نویسان آن دوران را به خود جذب کرده بود. با نظر به همه این عوامل، می‌توان گفت گسترش زبان گفتاری ساسانیان (دری)، بسیار پیش از خراسان، در خوزستان آغاز شده بود.

۴- اشارات نویسندگان، مورخان و جغرافی‌دانان

۴-۱- جاحظ (۱۶۰-۲۵۵ ق)

عمرو بن بحر، معروف به جاحظ، در اثر خود، *البیان و التبیین* (۱۴۱۸ ق: ۱۳) سخنانی از زبان

شعوبیه در اهمیت خطابه نزد ایرانیان نقل کرده که حاوی اطلاعات بی‌همانندی در خصوص وضع زبانی خوزستان است:

و قد علمنا أن أخطب الناس الفرس و أخطب الفرس أهل فارس، و أعدبهم كلاماً و أسهلهم مخرجاً و أحسنهم دلاً و أشدهم فيه تحكما أهل مرو و أفصحهم بالفارسية الدريّة و باللغة الفهلوية أهل قصبه الأهواز.

برگردان: نیک می‌دانیم که خطیب‌ترین مردم ایرانیان‌اند و خطیب‌ترین ایرانیان، اهل فارس‌اند و آنان که زبانی از همه شیرین‌تر و بیانی روان‌تر دارند و در ادای مقصود زبردست‌تر و در استدلال قاطع‌ترند مردم مروند و در پارسی دری و زبان پهلوی مردم قصبه‌ی اهواز از همه فصیح‌ترند (ترجمه مهستی بحرینی؛ بنگرید به: لازار، ۱۳۸۴: ۹۷).

همان طور که لازار (همان: ۱۰۸-۱۰۹) به‌درستی متذکر شده، برخی محققان از جمله بهار (۱۳۸۹: ۱۵۱-۱۵۲) در ترجمه عبارت جاحظ به خطا رفته و جمله «أفصحهم بالفارسية الدرية» را به عبارت ماقبل آن، که راجع به اهل مرو است، عطف کرده‌اند:

و شیرین‌زبان‌تر و خوش‌ادتر و باتول‌تر و در دوستی پایدارتر مردم مروند و نیز در لغت پارسی دری از همه فصیح‌تر ایشان‌اند، چنان که مردم قصبه‌ی اهواز در لغت پهلوی فصیح‌ترین ایرانیان‌اند.

بهار (همان: ۱۵۲) در پانوش کتاب، بر ترجمه خود توضیحاتی افزوده که مثال خوبی از تأثیر فرضیات نادرست مترجمان بر ترجمه‌هاست:

شاید از متن عبارت جاحظ چنین برآید که این جمله مربوط به جمله بعد و هر دو جمله مسند به (اهل قصبه‌ی اهواز) باشد؛ ولی محتمل است که قصد جاحظ با ترجمه ما یکی باشد یا اصل مطلب که او نقل کرده است چنان باشد؛ زیرا می‌دانیم که لغت دری در اهواز راه نداشته و از مختصات مردم خراسان بوده است که مرو مرکز آن است؛ بنا بر این، ما در ترجمه به مسامحه مختصری قائل شده‌ایم.

۴-۲- اصطخری (وفات: ۳۴۶ ق)

این جغرافی‌دان نامی در اثر ارزشمند خود *المسالك و الممالك* (اصطخری، ۱۹۶۱) فصلی را به معرفی خوزستان اختصاص داده است. در ضمن مطالب این فصل نکته مفیدی درباره زبان مردم خطه خوزستان به چشم می‌خورد:

و أما لسانهم فإن عامتهم يتكلمون بالفارسية و العربية، غير أن لهم لساناً آخر خوزياً، ليس

بعبرانی و لا سربانی و لا فارسی (همان: ۶۳).

برگردان کهن از قرن پنجم/ ششم؛ و بیشتر مردم خوزستان تازی و پارسی دانند و خاصه زبان خوزی دانند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۹۱).

بنا بر قول استخری، فارسی در کنار عربی و خوزی، از جمله زبان‌های رایج در خوزستان بوده است. اما آیا منظور از «فارسی» در کلام اصطخری، فارسی میانه (پهلوی) است یا فارسی دری؟ لازار (۱۳۸۴: ۷۵) آنجا که اصطخری در مورد زبان‌های خطه فارس صحبت می‌کند، مقصود وی را از «فارسی»، همان «فارسی گفتاری»، و از «پهلوی» (پهلوی)، «فارسی میانه ادبی» دانسته است.

در صورة الأرض ابن حوقل (وفات: ۳۶۶ ق) عین گفته اصطخری درباره زبان مردم

خوزستان دیده می‌شود:

و أما لسانهم فإن عامتهم يتكلمون بالفارسیة و العربیة، غیر آن لهم لساناً آخر خوزیاً لیس بعبرانی و لا سربانی و لا فارسی (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۲۲۹).

۳-۴- مقدسی (۳۴۵-۳۷۵/۳۸۱ ق)

در اثر جاویدان خود/حسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم اطلاعات بسیار ذقیمتی راجع به خوزستان، از جمله راجع به زبان آن، گردآوری کرده است:

و لیس فی اقالیم الاعاجم افصح من لسانهم و کثیراً ما یمزجون فارسیتهم بالعربیة و یقولون این کتاب وصلان و این کار قطعاً کن و احسن ما تراهم یتکلمون بالفارسیة حتی ینتقلون الی العربیة و اذا تکلموا باحد اللسانین ظننت انهم لا یحسینون الآخر و فی کلامهم طنین و مد فی آخره و اذا قالوا اسمع قالوا ببخش و یسمون الکیباد خیمال (مقدسی، ۱۹۰۶: ۴۱۸).

برگردان: در سرزمین‌های عجم فصیح‌تر از زبان خوزستان نباشد. ایشان فارسی خود را با تازی بسیار می‌آمیزند، چنان که گویند: «این کتاب وصلان کن! این کار قطعاً کن!». کسی را بینی که دارد به فارسی گفتگو می‌کند، ناگهان بازگشته به تازی سخن می‌گوید؛ و به هر یک از دو زبان که گفتگو می‌کند، پنداری دیگری را بدین خوبی نمی‌داند. گفتارشان طنین دارد؛ پایان سخن را می‌کشند. به جای «بشنو» گویند: «ببخش»! «کیباد» را «خیمال» نامند (همو، ۱۳۶۱: ۶۲۴/۲-۶۲۵).

با استناد به جملاتی که مقدسی از زبان مردم خوزستان نقل کرده، می‌توان ثابت کرد که در آن زمان فارسی در خوزستان رواج داشته است؛ البته اگر «ببخش» را تصحیف «نبخش»)

niyōš «بنيوش» پهلوی بدانیم (بنگرید به: صادقی، ۱۳۸۰: ۱۶۶)، آن گاه باید گفت که زبان خوزستان، به فارسی میانه نزدیک بوده است:

فارسی گفتاری جنوبی به نحوی محسوس بیش از همتای شمال شرقی خود قرابت خود را با فارسی میانه حفظ کرده بود (لازار، ۱۳۸۴: ۱۶۵).

برخی محققان میان اشاره مقدسی به «کشیده‌سخن گفتن خوزستانی‌ها» و لهجه‌های امروزی خوزستان پیوندی دیده‌اند:

و از کشش آخر الفاظ لهجه محلی در کوچه‌های دزفول و شوشتر شاهد زنده‌ای بر ارتباط آنها با زبان معهود خوزی به دست می‌آید (محیط طباطبائی، ۱۳۴۳: ۵۰).

۴-۴- رطانت، زبان مردم خوزستان

در ملحقات تصحیحات معتبر البلدان یعقوبی (وفات: ۲۹۲؟ ق)، عبارتی راجع به زبان مردم خوزستان دیده می‌شود که در آن از لفظ رطانت استفاده شده است:

و لأهل هذا السقع لسان خاص بهم، يشبه الرطانة إلا أن الغالب عليهم اللغة الفارسية (یعقوبی، ۱۴۰۸: ۱۱۷).

برگردان: و برای اهل این ناحیه، زبانی است مخصوص به خودشان، شبیه رطانت (عجمی و نامفهوم سخن گفتن)، جز این که بیشتر به زبان پارسی سخن گویند (همو، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

استفاده از لفظ «رطانت» در کنار «پارسی»، منحصر به عبارت فوق نیست و در سایر متون جغرافیایی عرب نیز شاهد دارد؛ برای مثال در نخبه الدهر (اوایل سده ۸ ق) در توصیف سرزمین لور - به تصحیف «لوز» - چنین آمده است:

و حيز اللوز و هم بجبل متصل بجبال إصفهان طوله سبعة أيام يسكنه طوائف من الأكراد ... و لأهل هذا السقع لسان خاص بهم يشبه الرطانه إلا أن الغالب عليهم اللغة الفارسية (الأنصاري الدمشقي، ۱۹۲۳: ۱۷۹).

برگردان: دیگر سرزمین لوز است که مردمان آن در کوهستانی که به کوه‌های اصفهان پیوسته است سکونت دارند. طول این کوه هفت روز راه است و طایفه‌های بسیاری از کردان در آنجا سکونت دارند ... و مردمان این ناحیه را زبانی است که به عجمیت همانند است و بیشتر، زبان فارسی بین آنان رواج دارد^(۵) (همو، ۱۳۵۷: ۳۰۵).

با این که دلالت «رطانت» بر زبان‌های غیرایرانی، مانند خوزی، منتفی نیست، اما شاهد زیر که از یک فرهنگ عربی-فارسی قرن ششمی نقل شده، احتمال ارتباط رطانت با زبان‌های ایرانی

و حتی فارسی را تقویت می‌کند:

الرطانةُ: پارسی گفتن (کرمینی، ۱۳۸۵: ۲۶۴/۱).

۴-۵- ابن بطوطه (۷۰۳-۷۷۹ ق)

در سفر دراز خود به شرق، از خوزستان نیز گذشته و مشاهدات دست‌اولی را از وضع سیاسی و اجتماعی آن سامان ثبت کرده است. او همچنین نوشته است که مردم ایذج در عزای فرزند اتابک لر عبارت «خوند کارما» را بر زبان می‌راندند:

و هم ضاریون بآیدبهم علی صدورهم قائلین: خوند کارما، و معناه مولای انا (مولانا)، ... (ابن

بطوطه، ۱۳۸۴ ق: ۱۹۶).

برگردان: با دست بر سینه می‌کوفتند و می‌گفتند: خوندکارما (خداوندگار ما)، یعنی: آقای ما ...

(همو، ۱۳۷۰: ۲۴۲).

عبارت «خداوندگار ما»، با فرض صحت این خوانش، گواهی تواند بود بر وجود گویش‌های

فارسی در ایذج قرن هشتم.

هرچند ابن بطوطه از نویسندگان پس از قرن ششم هجری است، اما به دلیل فاصله زمانی

نزدیک به قرن شش و نقل بی‌واسطه جمله فارسی، استثنائاً بخش حاضر به یکی از فارسیات کتاب وی اختصاص داده شد.

۵- فارسیات (۶)

۵-۱- ابونواس اهوازی (حدود ۱۴۰-۱۹۸ ق)

وی که از مادر، تبار ایرانی (اهوازی) داشت - و شاید از سوی پدر نیز ایرانی تبار بود - در اهواز زاده

شد و تا دو یا شش سالگی (و بنا بر برخی روایات تا دوازده سالگی) در این ناحیه پرورش یافت

(بنگرید به: آذرنوش، ۱۳۷۳: ۳۴۳). سپس همراه مادر خود راهی بصره گردید و بعدها به دربار خلیفه

عباسی در بغداد پیوست. به گفته آذرتاش آذرنوش (۱۳۸۴ الف: ۱۹۵)، هیچ کس به اندازه ابونواس

فارسیات ندارد. بر این اساس می‌توان او را به نوعی نخستین پیشگام شعر فارسی دانست:

پس از آن هرکسی طریق شعر گفتن برگرفتند، اما ابتداء اینان بودند، و کس به زبان پارسی

شعر یاد نکرده بود، الا بونواس میان شعر خویش سخن پارسی طنز را یاد کرده بود (تاریخ

سیستان، ۱۳۸۱: ۲۱۷).^(۷)

نظر به این که ابونواس از جنوب‌غربی جغرافیای زبان فارسی برخاسته است، بیراه نیست اگر فارسیات او را به عنوان سندی بر رواج زبان فارسی در خوزستان آن عصر قلمداد کنیم. حتی اگر فرض کنیم که ابونواس فارسی را در عراق آموخته است به مدعای ما خللی وارد نخواهد شد، چرا که دو ناحیه اهواز و بصره به احتمال قریب‌به‌یقین در دوره ابونواس وضعیت گویشی مشابهی داشته‌اند. پیوستگی جغرافیایی جلگه خوزستان و عراق، در کنار مهاجرت‌های قومی مشابه، احتمالاً از دیرباز سبب‌ساز جریان‌های همگونی فرهنگی و زبانی در این دو ناحیه بوده است؛ حتی امروزه نیز که اهواز و عراق هر دو جزئی از قلمرو زبان عربی به حساب می‌آیند، همسانی گویش عربی اهواز و عراق مشهود و قابل‌ملاحظه است.

فارسیات ابونواس را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: نخست عبارات و جملاتی فارسی که وی عیناً در شعر خود وارد کرده است؛ ددیگر، واژه‌هایی که در آثار سایر نویسندگان و شعرای عرب‌زبان عصر او دیده نمی‌شود و وی مستقیماً از شنیده‌ها یا دانسته‌های خود نقل کرده است. به گمان ما، این فارسیات لزوماً رنگ گویشی ندارند و پاره‌ای عبارات و کلمات فارسی در شعر او اساساً آرکائیک محسوب می‌گردند؛ به گفته هنینگ (W. B. Henning) برخی کلمات ابونواس از زبان رایج در محافل زردشتیان اخذ شده‌اند (صادقی، ۱۳۵۷: ۹۱)؛ بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که فارسیات این شاعر یکسره ریشه در فارسی خوزستان و عراق آن عصر داشته است؛ مسلماً بخشی از آن، بازمانده ادبیات زردشتی، و بخش‌هایی نیز احتمالاً متأثر از گویش نواحی دیگر ایران (مانند خراسان) است. در اینجا برخی لغات دیوان ابونواس که در گویش‌های امروزی خوزستان باقی مانده‌اند، نقل می‌گردد:

حَتَّى قَضَيْنَا كُلَّ حَاجٍ مُحَوِّجٍ مِنْ دَبِزَجِ اللَّوْنِ وَ غَيْرِ الدَّبِزَجِ
(ابونواس، ۱۹۷۲: ۲۲۸)

[بسنجید با: dēza «رنگی از الاغ» در گویش دزفولی (صادق صمیمی، ۱۳۸۴).]

فِيَا غَوْدِرَ چَشْمَانِ وَ يِا شِيرِينِ دَنْدَانِ
(به نقل از: صادقی، ۱۳۵۷: ۸۴)

[بسنجید با guvar «گوساله» در گویش شوشتری (نیرومند، ۲۵۳۵: ۴۱۱).]

بِحَقِّ الْمَهْرَجَانِ وَ نَوَكْرُوژِ وَ فَرَخْرُوزِ أَبْسَالِ الْكَبِيسِ
(به نقل از: صادقی، ۱۳۵۷: ۸۶)

[نوگ «نو» را در شاهد فوق، بسنجید با nōg در فارسی میانه (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۱۴)، و nū

در شوشتری (نیرومند، ۲۵۳۵: ۴۷۷) و دزفولی (صادق صمیمی، ۱۳۸۴): از طریق مقایسه این شواهد گویشی با تلفظ دری (/naw/)، معلوم می‌شود که ابونواس متأثر از لهجه جنوبی بوده است، نه لهجه خراسانی.^(۸) [

۵-۲- سهیل بن عبدالله تستری (۲۰۳-۲۸۳ ق)

در حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی (قرن ۴-۵ ق)، صراحتاً به فارسی‌گویی وی اشاره شده است:

فدنت الشاة منه و وقفت بین یدیه، فمسح بضرعها - و کان قد أخذ قدحا من طاق المسجد - فحلبها و جلس فشرب ثم مسح بضرعها و كلمها بالفارسیة، فذهبت فی الصحراء و رجع هو إلى محرابه (حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۱۰).

برگردان: و گوسفند نزدیک او آمد و پیش روی او ایستاد. سهیل دستی به پستان او کشید و کاسه‌ای از طاقچه مسجد برداشت و گوسفند را دوشید و نشست و آن را نوشید. سپس دستی به پستان‌های او کشید و به فارسی سخنی گفت و آن‌گاه گوسفند به صحرا روانه شد و او نیز به محرابش بازگشت (پورجوادی، ۱۳۸۲: ۹).

ابونعیم، در بخش دیگری از کتاب خود، هنگام نقل خطاب سهیل به ابومحمد بن صهیب، دو بار عبارت «یا دوست» را به کار برده که خود سند دیگری از فارسی‌گویی سهیل تستری است (همان). علاوه بر ابونعیم، ابونصر سراج و ابوطالب مکی نیز به موضوع «یا دوست» گفتن سهیل اشاره کرده‌اند: فقلت له ایش منعه من ان يعمل ذلك و يؤذی ذئنه قال یا دوست خاف علی ایمانه (اللمع - بنگرید به: ابونصر سراج، ۱۹۱۴: باب فی ذکر مقامات اهل الخصوص، ۳۲۶).
برگردان: پس گفتم چه چیز او را بازداشت از آن که چنان کند و دینش را ادا نماید؟ گفت یا دوست، از ایمانش می‌ترسید.

قال بعض علمائنا: عوتب أبو محمد (سهیل) فی قوله لكل احد: یا دوست.^(۹)
برگردان: یکی از علماء ما گفته است که وقتی سهیل با کسی سخن می‌گفت به او خطاب می‌کرد: ای دوست (قوت القلوب - بنگرید به: پورجوادی، ۱۳۸۲: ۹).

به نظر ما، در صورتی که برای صوت «أَوْخ» قائل به ریشه ایرانی شویم،^(۱۰) می‌توانیم

عبارت زیر را که در *اللمع* نقل شده، به مستندات فارسی‌گویی سهیل بیفزاییم:

و کان سهیل بن عبدالله رحمه الله تعالی، إذا مرض أحد من أصحابه يقول له: إذا أردت أن تشتكى فقل: أوه، فإنه اسم من أسماء الله تعالی، يستروح إليه المريض، و لا تقل له: أَوْخ، فإنه اسم من أسماء الشيطان (ابو نصر السراج الطوسی، ۱۳۸۰ ق: ۲۷۱).

برگردان: سهیل بن عبدالله هرگاه یکی از یارانش بیمار می‌شد بدو می‌گفت: اگر می‌خواهی

شکایت کنی چنین بگو: اوه چون که «اوه» یکی از نام‌های خداست که دل بیمار را آرام می‌کند و هرگز مگو «اوخ» چون که «اوخ» یکی از نام‌های شیطان است^(۱۱) (ابونصر سراج، ۱۳۸۲: ۲۳۹).

شواهد دیگری از متون صوفیانه وجود دارد که قرائت «اوخ» را به صورت «آوخ» تأیید می‌کند: ساعتی از بیم فرقت اوه میکند و ساعتی بامید وصال آوخ میکند (طوسی، ۱۳۸۲: ۶۴۰).

۵-۳- ابوهلال عسکری

حسن بن عبدالله بن سهل احتمالاً در اوایل سده چهارم هجری در عسکر مکرّم، از شهرهای معروف خوزستان قدیم، زاده شد (آذرنوش، ۱۳۸۴ ب: ۱۹۹). وی ظاهراً همه عمر را در عسکر مکرّم گذراند و آثار خود را نیز همانجا تألیف کرد (همان). از میان تألیفات او دو اثر به لحاظ اشتغال بر فارسیات حائز اهمیت اند: نخست *التلخیص فی معرفة اسماء الاشياء و نعوتها* یا *التلخیص فی اللغة*، که نوعی واژه‌نامه موضوعی است؛ و دیگر، *دیوان المعانی*، که نوعی امثال و حکم موضوعی به شمار می‌آید.

تردیدی وجود ندارد که عسکر مکرّم، که امروزه بقایای آن بر سر راه اهواز به شوشتر قرار دارد، تا عصر ابوهلال شهری فارسی‌زبان بوده است (بنگرید به: همان؛ نیز، بنگرید به: صادقی، ۱۳۸۰: ۱۶۵-۱۶۹). مسلماً این شهر از آغاز پیدایشش، در عصر حجاج بن یوسف (بنگرید به: آذرنوش، ۱۳۸۴ ب: ۱۹۹)، میزبان جمعیت‌هایی از اعراب نیز بوده، اما شواهد و قراین تاریخی نشان می‌دهد که در این شهر به فارسی نیز تکلم می‌شده است. اساساً دوزبانگی (تکلم به فارسی و عربی) وضعیت زبانی اغلب شهرهای جنوبی خوزستان بود که به تدریج در طی قرون متمادی به چیرگی زبان عربی انجامید.

التلخیص ابوهلال، خود گواهی بر رواج زبان فارسی در خوزستان قرن چهارم است؛ چراکه علاوه بر معربات مشهور زبان عربی، شمار چشمگیری از واژه‌های فارسی بی‌سابقه در متون تازی، در آن به چشم می‌خورد. ابوهلال ضمن شرح بعضی اسامی عربی - مانند نام بعضی از حیوانات، گیاهان و ابزارها - با عباراتی نظیر *و هو الذی یقال له بالفارسیه معادل فارسی آنها را* نیز ذکر کرده است (صادقی، ۱۳۸۰: ۱۶۵). ابوهلال گاه بی آن که به فارسی بودن واژه‌های تصریح کند، از لغات فارسی به عنوان معادل و شرح، در مقابل برخی از لغات عربی استفاده کرده است (همان: ۱۶۹). همچنین گاه لغات فارسی را - بدون تصریح به فارسی بودن آنها - به عربی

معنا کرده است (همان). از این قبیل شواهد می‌توان سه نکته استنباط کرد: اول این که ابوهلال خود فارسی‌زبان یا ایرانی‌تبار بوده است؛ - نازش وی به آل ساسان، و نیز قول یاقوت حموی که نام نیای چهارم ابوهلال را *مهران* دانسته (آذرنوش، ۱۳۸۴ ب: ۱۹۹)، این فرض را تأیید می‌کند؛ دوم این که ابوهلال در انتخاب معادل‌های فارسی، به مخاطبان فارسی‌زبان یا همشهریان خود نظر داشته است؛ و سوم این که به‌گمان، عربی متداول در عسکر مکرم با زبان فارسی، بسیار درآمیخته بوده است؛ به طوری که مخاطب عرب‌زبان نیز می‌توانسته کار ابوهلال را بخواند و فهم کند.

علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۰) لغات فارسی *التلخیص* را که تعداد آن‌ها به بالغ بر شصت کلمه می‌رسد (آذرنوش، ۱۳۸۴ ب: ۲۰۰)، احصا و تحلیل کرده است:

لغات فارسی کتاب *التلخیص* ... به احتمال قوی به فارسی خوزستانی است ... نکته دیگری که مؤید خوزستانی بودن این لغات است وجود معدودی از آن‌ها ... در لهجه‌های امروز خوزستان و فارس است (صادقی، ۱۳۸۰: ۱۶۸-۱۶۹).

به فارسیات منقول از ابوهلال، چهار ضرب‌المثل ایرانی را باید افزود که در *دیوان المعانی* دیده می‌شود:

للفرس أمثال مثل أمثال العرب معنی و صنعة و ربما كان اللفظ الفارسی فی بعضها أفصح من اللفظ العربی، من ذلك قول العرب «ولذلك من ذمی عقیبک» و قول الفرس «هرک نزاد نرود» و اللفظ الفارسی فی هذا أفصح من اللفظ العربی و أحسن، و قولهم «کشند مید» مثل قول العربی «من یسمع یخل» سواء فی المعنی، و الفارسی أقل حروفاً، و قولهم «أصید برکه خورده» و لیس للعرب فی معنی هذا المثل شیء و معناه «المأمول خیر من المأکول» و لا یعبر عنه بکلام عربی أقل حروفاً مما ذکرته و مع ذلك فان حروف تفسیره بالعربیة ضعفا حروفه بالفارسیة، و قد جاء عن بعضهم فی معنی هذا المثل «انتظار الحاجة خیر لک من قضائها» و قد خالفهم الفرس فی مثل واحد و هو قولهم «به شاه آشنه نرود همدوره» و العرب تقول «جاور بحراً أو ملکاً» (أبو هلال عسکری، بی‌تا: ۸۹-۹۰).

برگردان: پارسیان را مثل‌هایی است مانند مثل‌های عرب، چه در معنا و چه در صنایع؛ و چه بسا لفظ فارسی در برخی از این امثال، از لفظ عربی فصیح‌تر است؛ از آن جمله است سخن عرب «ولدک من ذمی عقیبک»، و سخن پارسیان «هرک نزاد نرود»، و لفظ فارسی در این مورد از لفظ عربی فصیح‌تر است و نیکوتر. و سخن ایشان «کشند مید» مانند سخن عربی «من یسمع یخل» است، [و] در معنا با آن برابر است، با این تفاوت که سخن فارسی حروف

کمتری دارد. و سخن ایشان که «اصید برکه خورده»، و عرب را در معنای این مثل سخنی نیست، و معنای آن این است «المأمول خیر من المأكول»، و به کلام عربی نمی‌توان تعبیری از آن کرد که حروف کمتری از آنچه ذکر کردم داشته باشد، و علاوه بر آن، حروف تفسیر آن به عربی، دو برابر حروف آن به فارسی است. و از بعضی از ایشان در معنای این مثل آمده است «انتظار الحاجة خیر لک من قضائها». و [گاه] پارسیان در مثلی واحد با ایشان اختلاف دارند، برای مثال در این سخن: «به شاه آشناه نرود همدوره»، که عرب [در معادل آن] می‌گوید: «جاور بحرا أو ملکا».

علی‌اشرف صادقی (همان: ۱۰۸-۱۱۴) مَثَل‌های فوق را به صورت زیر قرائت و تحلیل کرده است: (۱) هر که نه زاذ نه رُوذ (= هر که زاده تو نباشد فرزند (رود) تو نیست) - این مثل را حمزَه اصفهانی با زبانی کهنه‌تر و به صورتی کامل‌تر نقل کرده است (همان: ۱۰۹-۱۱۰): که نه زاذ نه رود؛ (۲) که شیند میند (= هر که بشنود می‌اندیشد)؛ (۳) امید به کی خورده (= امید بهتر از خورده (مأكول) است)؛ (۴) نه شاه آشنا نه رُوذ همدره (= نه با شاه آشنایی به هم رسان و نه با رود همدره (در یک دره) باش).

صادقی (همان: ۱۱۴) زبان ضرب‌المثل‌های سوم و چهارم را فارسی دری می‌داند، حال آن دو مثل نخست به فارسی میانه (پهلوی) نزدیک‌تر است. به عقیده وی این احتمال وجود دارد که زبانزدهای کتاب ابوهلال تا قرن چهارم و شاید بعد از آن، در مرکز و جنوب و جنوب غربی ایران رایج بوده باشد (همان)؛ زیرا جز مَثَل سوم که در شعر سعدی آمده، ظاهراً در متون فارسی نشانی از آن‌ها نیست (همان). عناصر پهلوی دو جمله‌ی نخست نیز می‌تواند بازتابی از زبان مردم خوزستان و فارس باشد که در عصر ادبیات دری همچنان مشخصات بیشتری را از فارسی میانه حفظ کرده بود (همان: ۱۱۲). لازم به ذکر است که صیغه‌هایی از فعل پهلوی *menīdan* «فکر کردن، تصور کردن» هنوز در گویش‌های جنوب غربی کاربرد دارد (برای مثال در افعال بختیاری *ma'nom* «به گمانم»، *ma'ni* «گویی، انگار»). همین طور واژه «فرزند»، با فرض صحت خوانش، بیشتر در متون عراقی (غربی) به کار رفته و نگارندگان در متون کهن خراسانی شواهدی از کاربرد آن ندیده‌اند.

۶- متون فارسی یهودی

متون فارسی یهودی (Judaeo-Persian) به دلیل خاستگاه گویشی‌شان، جایگاه مهمی در

گویش‌شناسی فارسی نو دارند. بر خلاف متون کلاسیک فارسی که انبوهی از آن‌ها به قلم نویسندگان غیرفارسی‌زبان، و متأثر از جریان نیرومند فارسی‌نویسی نگاشته شده‌اند، متون یهودی به دلیل خصلت درون‌گرویی بودن - که استعمال خط عبری آن را تأیید می‌کند - یکسره یا تا حدود زیادی بازتابنده گویش نویسندگان و خالقان آن‌ها هستند. قطعاً اگر نویسنده یهودی، عبری‌زبان، آرامی‌زبان یا گوینده زبانی دیگر می‌بود، در نگارش متون مخطوط به عبری که مخاطبی جز همکیش وی نمی‌توانست داشته باشد، از همان زبان استفاده می‌کرد. بنا بر این، استفاده از زبان فارسی در نگارش متون فارسی یهودی، فارسی‌زبان بودن نویسندگان آن‌ها را اثبات می‌کند.

متون فارسی یهودی کهن را بر اساس ویژگی‌های رده‌شناختی می‌توان به دو دسته شمال شرقی و جنوب‌غربی تقسیم کرد؛ متون دسته دوم عناصر صرفی و واژگانی بیشتری را از فارسی میانه به ارث برده‌اند که با توجه به خاستگاه جغرافیایی مشترک، طبیعی به نظر می‌رسد. در تعیین محل نگارش متون یهودی جنوب‌غربی، جز یکی که به سند اهواز معروف است و در آن به صراحت نام خوزستان و هُرمشیر (اهواز) قید شده است، قطعیتی وجود ندارد؛ در نتیجه محل نگارش متونی را که با سند اهواز قرابت گویشی داشته‌اند، بسته به میزان قرابت، به ترتیب خوزستان یا فارس دانسته‌اند؛ برای مثال در مورد متن معروف به «تفسیر یوشع» که احتمالاً در سده‌ی چهارم هجری یا پیش از آن نوشته شده، غالب محققان خوزستان را به عنوان منشأ جغرافیایی احتمالی پذیرفته‌اند (برای نمونه، بنگرید به: لازار، ۱۳۸۴: ۶۱؛ رضائی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۶۷). پس در واقع خویشاوندی گویشی با سند اهواز بوده است که ملاک دسته‌بندی متون یهودی به دو خانواده شرقی و جنوب غربی قرار گرفته است.

همان طور که قبلاً به شکلی کلی در مورد متون یهودی استدلال شد، وجود سند اهواز ثابت می‌کند که گویش‌هایی از فارسی نو در خوزستان به عنوان زبان مادری تکلم می‌شده است. بررسی گویشی این سند تاریخدان (۴۱۱ هـ. ق.) نشان می‌دهد که فارسی میانه در خوزستان قرن چهارم جهش بزرگی به سمت تبدیل به فارسی دری کرده است، به نحوی که گویش جدید حاصل از این جهش را با کمی تسامح می‌توان در ردیف متون فارسی نو قرار داد. ژیلبر لازار (۱۳۸۴: ۷)، از طریق مقایسه گویشی متون فارسی یهودی با قرآن قدس^(۱۲) و متون پازند،^(۱۳) قائل به گونه یا گویش دومی از فارسی نو شده که پا به پای فارسی دری خراسان و فرارود، در نواحی جنوبی ایران، از خوزستان تا سیستان، به عنوان زبان گفتاری تکلم می‌شده است.

سایر متون فارسی-یهودی کهن که گمان می‌رود خوزستان یکی از مناطق احتمالی نگارش آن‌ها باشد، عبارت‌اند از: دو شرح بر کتاب *دانیال نبی* و شرحی بر کتاب *حزقیال نبی* (رضائی باغبیدی، ۱۳۸۵ ب: ۱۴-۱۵).

۷- نتیجه

آگاهی ما از تکوین فارسی نو آغازین و اطلس تاریخی آن، و چگونگی پراکندگی جغرافیایی این زبان، به علت قلتِ متون مکتوب چندان نیست؛ با وجود این، بر مبنای شواهد اندکی که در دست است، می‌توان در این باره حدس‌هایی زد و به نظریه‌پردازی پرداخت. در این مقاله آسانی از رواج فارسی نو در خوزستان قدیم گردآوری گردید که ثابت می‌کند این زبان حتی پیش از ظهور ادبیات دری در قرون سوم و چهارم هجری، با صبغهای گویشی در خوزستان تکلم می‌شده است. با استناد به این شواهد، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که فارسی نو آغازین از طریق خوزستان، به عنوان رابط و پل جغرافیایی و سیاسی، از فارس، یعنی زادگاه فارسی نو، به تیسفون (پایتخت) منتقل شده است. پیامد این فرضیه، فرضیه‌ای دوم است: با توجه به این که از دری رایج در عراق دوره ساسانی اثر مکتوبی بر جا نمانده است، بررسی گویشهای امروزی خوزستان می‌تواند در بازسازی این زبان یا گویش فرضی یاری‌رسان باشد، چراکه فارسی خوزستان گویش غربی فارسی بوده و احتمالاً نسبت به فارسی خراسانی، با فارسی تیسفون قرابت و خویشاوندی نزدیک‌تری داشته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. اشاره است به فهلویات، نیریزیات، متون طبری، آذری و سایر متون گویشی کهن.
۲. در تاریخ ادبیات فارسی، تا پایان قرن ششم هجری، نام چند شاعر به چشم می‌خورد که نسبت خوزستانی دارند؛ از جمله: ابوالعلاء شوشتری، دهقان خوزی، شعرای آل بُنجیر و بختیاری اهوازی - که البته در وجود شخصیت اخیر تردیدهای جدی کرده‌اند. از آنجا که زبان این ادبا یا آثار کاملاً تقلیدی از زبان خراسانی است و هیچ‌گونه صبغه گویشی خوزستانی ندارد، در مقاله از پرداختن به ادبای خوزستان خودداری کرده‌ایم (برای آگاهی بیشتر درباره ادبای خوزستان، بنگرید به: دادرس، ۱۳۹۵).
۳. این اسامی از *شهرستان‌های ایران‌شهر* (۱۳۸۸: ۳۴) نقل شده است.
۴. اکثر اهل الاهواز ناقله من البصرة و فارس (مقدس، ۱۹۰۶: ۴۰۳).
۵. در صورتی که سرزمین لور را مطابق سخن اصطخری بخشی از خوزستان قدیم بدانیم، این عبارت سند دیگری از فارسی‌گویی مردم خوزستان خواهد بود: *يقال إن اللور كانت من خوزستان فحولت إلى الجبال* (اصطخری، ۱۹۶۱: ۶۲) [برگردان: و گویند کی لور از خوزستان بودست، اکنون با جبال گرفته‌اند (همو، ۱۳۶۸: ۸۹)].

۶. اصطلاح فارسیات، به معنای جملات، عبارات یا لغاتی فارسی است که عربی‌نویسان قرون نخستین اسلامی، با علم به غیرعربی یا غیرمغرب بودن آن‌ها، در آثار خود نقل کرده یا به کار برده‌اند. بر اساس این تعریف، لغات قرصی فارسی در زبان عربی فارسیات به حساب نمی‌آید.
۷. اول بار مینوی (۱۳۳۳: ۶۴) به این عبارت توجه کرده است.
۸. تلفظ nō در متون غیرخراسانی سابقه دارد: این چرخ بدآیین نه نکو می‌گردد - زو عمر کهن حادثه نُوی می‌گردد (خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۲۸۶/۲).
۹. «همین مطلب را ابوحامد غزالی نیز در کتاب *احیاء علوم الدین*، ظاهراً از روی *قوت القلوب*، نقل کرده است» (پورجوادی، ۱۳۸۲: ۹).
۱۰. احتمال دارد «آوه» از زبان عربی (أوه، آوه، آوه و ...) وارد فارسی شده باشد، اما ایرانی بودن آن نیز کاملاً منتفی نیست؛ در زبان سغدی 'wh «آه، ای» به کار رفته که آن را به صورت h و h و واج‌نویسی کرده‌اند (بنگرید به: قریب، ۱۳۷۴). در هر حال، اگر آوه عربی باشد، آوخ - تا جایی که ما جستجو کرده‌ایم - در عربی به کار نرفته است.
۱۱. ممکن است میان این سخن و عبارت *کلام الشیاطین الخوزیة* (مقدسی، ۱۹۰۶: ۴۱۸)، ارتباطی وجود داشته باشد.
۱۲. نام اختصاری قرآنی مترجم است که نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد نگهداری می‌شود.
۱۳. برای آگاهی از ویژگی‌های گویشی متون پازنده بنگرید به: لازار، ۱۳۸۴: ۱۸۷-۱۹۷.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۳). «ابونواس». *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. ج ۶. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ص ۳۴۱-۳۶۸.
- _____ (۱۳۸۴ الف). «ابونواس». *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. به سرپرستی اسماعیل سعادت. جلد اول. چ ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۸۴ ب). «ابوهلال عسکری». *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. به سرپرستی اسماعیل سعادت. جلد اول. چ ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ابن بطوطه. (۱۳۸۴ ق). *رحلة ابن بطوطه*. بیروت: دار صادر و دار بیروت.
- _____ (۱۳۷۰). *سفرنامه ابن بطوطه*. ترجمه محمدعلی موحد. جلد اول. چ ۵. (متن تجدیدنظرشده). تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. (۱۹۹۲). *صورة الارض*. بیروت: دار مکتبة الحياة.
- أبوالفداء، اسماعیل بن محمد. (۱۸۴۰). *تقویم البلدان*. قد اعتنی بتصحیحه رینود و البارون ماک کوکین دیسلان. پاریس: دار الطباعة السلطانية.
- ابونصر السراج الطوسی. (۱۳۸۰ ق). *اللمع*. تحقیق عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور. دار الکتب الحدیثه بمصر و مکتبة المثنی ببغداد.

- ابونصر سراج، عبدالله بن علی. (۱۳۸۲). **اللمع فی التصوف**. تصحیح رینولد آلن نیکلسون. ترجمه مهدی محبتی. چ ۱. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۹۱۴). **اللمع فی التصوف**. قد اعنتی بنسخه و تصحیحه رنولد آلن نیکلسون. لیدن: مطبعة بریل.
- ابونواس، حسن بن هانی. (۱۹۷۲). **دیوان ابی نواس**. بتحقیق ایفالد فاغندر. الجزء الثانی. فیسبادن: دار النشر فرانز شتاينر.
- أبوهلل العسکری. (بی تا). **دیوان المعانی**. عن نسخة الشيخ محمد عبده و الشيخ محمد محمود الشنقيطی، مع مقابلة المشکل بنسخة المتحف البريطاني. الجزء الثاني. قاهره: مكتبة القدسی.
- _____ (۱۳۸۹ ق). **كتاب التلخیص فی معرفة أسماء الأشياء**. عنی بتحقیقه عزة حسن. دمشق. (دو جلد).
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. (۱۳۶۸). **مسالك و ممالک**. ترجمه فارسی قرن پنجم/ششم هجری. به اهتمام ایرج افشار. چ ۳. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۹۶۱). **المسالك و الممالک**. تحقیق: محمد جابر عبدالعال الحسینی. مراجعة: محمد شفیق غربال. قاهره: دار القام.
- الأنصاری دمشقی، محمد (۱۹۲۳). **نخبة الدهر فی عجائب البرّ و البحر**. چاپ مهران. لایزیگ.
- _____ (۱۳۵۷). **نخبة الدهر فی عجائب البرّ و البحر**. ترجمه سید حمید طیبیان. فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- بکران، محمد بن نجیب. (۱۳۴۲). **جهان نامه**. تصحیح محمدمامین ریاحی. تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۹). **سبک‌شناسی**. سه جلد. چ ۱۰. تهران: امیرکبیر.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۲). «فارسی‌گویی عارفان نخستین: فصلی از تاریخ زبان فارسی (۲)». **نشر دانش**. س ۲۰. ش ۱. بهار ۱۳۸۲: ص ۸-۱۶.
- تفضلی، احمد. (۱۳۸۶). **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**. به کوشش ژاله آموزگار. چ ۵. تهران: سخن.
- جاحظ، عمرو بن بحر. (۱۴۱۸ هـ). **البيان و التبيين**. الجزء الثالث. بتحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون. الطبعة السابعة. قاهره: مكتبة الخانجي.
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۷). **دیوان خاقانی**. ویراسته میرجلال‌الدین کزازی. دو جلد. چ ۲. تهران: نشر مرکز.
- دادرس، سیدمهدی. (۱۳۹۵). «بررسی پایگاه ادبی فارسی نو آغازین (فارسی دری) در خوزستان». **ادب فارسی**. سال ۶، ش ۲، پاییز و زمستان: ۱۶۱-۱۷۷.
- رضائی باغبیدی، حسن. (۱۳۸۵). «کهن‌ترین متون فارسی به خطوط غیرعربی (عبری، سریانی و مانوی)». **نامه فرهنگستان**. س ۸، ش ۲: ۹-۳۱.

- _____ (۱۳۸۸). **تاریخ زبان‌های ایرانی**. ج ۲. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- _____ **شهرستان‌های ایرانشهر**. (۱۳۸۸). با آوانویسی، ترجمه فارسی و یادداشت‌های تورج دریایی. ترجمه شهرام جلیلیان. ج ۱. تهران: توس.
- _____ صادق صمیمی، احمد. (۱۳۸۴). **فرهنگ واژگان گویش دزفولی**. ج ۱. تهران: نشانه.
- _____ صادقی، علی اشرف. (۱۳۵۷). **تکوین زبان فارسی**. تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- _____ (۱۳۸۰). **مسائل تاریخی زبان فارسی**. ج ۱. تهران: سخن.
- _____ طوسی، احمد بن محمد. (۱۳۸۲). **قصه یوسف (ع) (الستین الجامع للطائف البساتین)**. به اهتمام محمد روشن. ج ۴. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ غنی، ناهید. (۱۳۸۸). **بررسی چند متن فارسی-یهودی کهن**. ج ۱. تهران: نشر دانش ایران.
- _____ قریب، بدرالزمان. (۱۳۷۴). **فرهنگ سغدی: سغدی - فارسی - انگلیسی**. ج ۱. تهران: فرهنگان.
- _____ قفطی، علی بن یوسف. (۱۹۰۳). **تاریخ الحکماء**. به کوشش یولیوس لیپرت. لایپزیک.
- _____ کرمینی، علی بن محمد. (۱۳۸۵). **تکلمة الأصفان: فرهنگ عربی-فارسی از قرن ششم هجری**. به کوشش علی رواقی، با همکاری زلیخا عظیمی. دو جلد. ج ۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- _____ لازار، ژیلیر. (۱۳۸۴). **شکل‌گیری زبان فارسی**. ترجمه مهستی بحرینی. ج ۱. تهران: هرمس، با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- _____ لسترینج، گای. (۱۳۸۳). **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**. ترجمه محمود عرفان. ج ۶. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ محیط طباطبائی، محمد. (۱۳۴۳). «خوزستان در پیشگاه تاریخ». **کانون وکلا**. ش ۹۴. بهمن و اسفند ۱۳۴۳. ص ۴۵-۵۵.
- _____ مقدسی، ابوعبدالله محمد. (۱۳۶۱). **ترجمه أحسن التقاسیم**. ترجمه علینقی منزوی. دو جلد. ج ۱. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- _____ (۱۹۰۶). **أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم**. الطبعة الثانية. لیدن: مطبعة بریل.
- _____ مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۷۹). **فرهنگ کوچک زبان پهلوی**. ترجمه مهشید میرفخرایی. ج ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ مینوی، مجتبی. (۱۳۳۳). «یکی از فارسیات ابونواس». **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**. سال اول. فروردین. ش ۳: ۶۲-۷۷.
- _____ نیرومند، محمداقبر. (۲۵۲۵). **واژه‌نامه‌ای از گویش سوسوتر**. تهران: فرهنگستان زبان ایران.
- _____ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۴۰۸ق). **کتاب البلدان**. الطبعة الاولى. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۸۱). **البلدان**. ترجمه محمدابراهیم آیتی. ج ۴. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.